

فصل نهم - رابطه ادبیات با موسیقی





رابطه ادبیات با موسیقی

الف. تاریخچه رابطه ادبیات و موسیقی

برای روشن شدن رابطه ناگسستنی شعر و موسیقی فارسی، لازم است ابتدا به بیان تاریخچه‌ای مختصر از وضع موسیقی در دوره پیش از اسلام و سپس به تشریح رابطه این دو هنر در ادوار بعد بپردازیم.

در عصر ساسانی علوم و صنایع ایران دوره درخشانی را می‌پیمود. هنر موسیقی نیز در اثر ترغیب شاهان این خاندان، رونقی بسزا یافت. در دوره اردشیر، موسیقی دانان طبقه جداگانه‌ای را تشکیل داده و به مقام مخصوصی نائل آمده بودند. سرانجام در روزگار خسرو پرویز بود که موسیقی توسعه و ترقی تمام یافت چنانکه از مندرجات منظوم شاهنامه فردوسی و خسرو و شیرین نظامی برمی‌آید، «باربد» بزرگترین موسیقیدان این زمان بوده است. (وی را مبتکر ۳۶۰ لحن می‌دانند.) از دیگر موسیقیدانان این دوره، می‌توان به «نکیسا، بامشاد، رامتین، آزاد وارچنگی» اشاره کرد.

از پژوهش‌های انجام شده درباره موسیقی عصر ساسانی چنین برمی‌آید که بیش از هفتاد و دو نغمه از نغمه‌های موسیقی در این دوره وجود و رواج داشته است. از جمله می‌توان: پالیزبان، سبزه بهار، باغ سیاوشان، راه گل، شادباد، تخت اردشیر، گنج سوخته، دل انگیزان، تخت طاق‌دیس، چکاوک، خسروانی، نوروز، جامه‌دران، نهفت، درغم، گلزار، گل‌نوش و زیرافکن را نام برد. از میان اسامی مزبور، نام‌های چکاوک، خسروانی، نوروز، جامه‌دران، نهفت، زیرافکن و تخت طاق‌دیس هنوز هم به گوشه‌هایی از دستگاه‌های سنتی (کلاسیک) موسیقی امروز ما اطلاق می‌شود.

نغماتی که از آنها یاد شد، در اشعار شاعران بزرگ قرن چهارم به بعد بسیار دیده می‌شود و به همین جهت این اسامی به‌طور کامل به ما رسیده است. اگرچه آهنگ بسیاری از این نغمات به دست

فراموشی سپرده شده لیکن در اثر همین رابطه شعر و موسیقی اسامی فوق با الحانی مشابه برای ما به یادگار مانده است.

در زمان ساسانیان، برای اوستا، کتاب مقدس زردشتیان، تفسیری به زبان پهلوی به نام «زند» نوشتند و آن را هنگام مناجات با لحن موسیقی مطبوعی می خواندند. شاید بتوان گفت نخستین ارتباط بارز شعر و موسیقی ما از اینجا سرچشمه گرفته باشد. با توضیح این نکته آشکار می گردد که به چه دلیل، شاعران و نویسندگان، ترکیبهای لغوی «پهلوی» و «زند» را برای توصیف اصوات مطبوع و الحان دل انگیز در اشعار خود به کار برده اند. چنانکه حافظ آن را مطلع یکی از غزلهای معروف خویش قرار داده است:

ملل ز شاخ سرو به کلبانک پهلوی می خواند و دوشش درس مقامات منوی

و فرخی می گوید:

زند و اف زنده خوان چون عاشق بحر آزما می دوشش بر کلهن می تا روز ناله زار کرد

بجاست که در اینجا واژه «شعر» را از دیدگاه ریشه شناسی مورد بررسی قرار دهیم. اصل کلمه شعر، مطابق تحقیقات برخی از دانشمندان عربی نیست بلکه معرب است از «شبر» عبری به معنی سرود و آواز و مصدر آن در عربی «شور» است. بنابراین شعر به جای سرود و شور به معنی سرودن می باشد و از همین جا، می توان رابطه شعر را با موسیقی درک کرد. در قدیم رسم شعرای غالب ملل بر آن بوده است که اگر خود، آوازی خوش داشتند و چنگ زدن را نیکو می دانستند به مجالس بزرگان و سلاطین می رفتند و اشعار خویش را با آواز و نوای ساز عرضه می داشتند مانند رودکی و فرخی سیستانی. در صورتی که شاعر از این دو هنر مایه ای نداشت شخصی را بر این کار می گماشت. این قبیل افراد را مسلمانان «راوی» یا «راویه» می نامیدند. از این روی، عرب وقتی می گوید «انشد فلان شعراً» برابر فارسی آن چنین است که بگوییم «فلانی قصیده ای سرود و به آواز خواند».

در زبان فارسی، نوعی شعر یعنی رباعی را «ترانه» می گفتند: ترانه از لحاظ لغت، به معنی آواز است. همچنین نامهایی مانند «خسروانی، اورامن، لاسکوی و پهلوی» که از دوره پیش از اسلام به جا مانده و بعضی از آنها در دوره اسلامی نیز معمول و مقبول بوده است، گذشته از این که وجود شعر را در دوره ساسانی به اثبات می رسانند، همبستگی بارز شعر و موسیقی را نیز، با چگونگی کاربرد و تلفیق واژه های متجانس، ثابت می کند.

استاد جلال الدین همایی در حاشیه ای که بر دیوان عثمان مختاری نوشته، در مورد غزل و

تحوّل اصطلاحی آن در قدیم، نکات بسیار قابل توجهی را عنوان کرده و بدین نتیجه رسیده است که غزلیات او ظاهراً از نوع شعر ملحون و از جنس «قول» و «غزل» دوره اول (تا حدود قرن ششم) است. به گفته ایشان، نوع غزل مانند ترانه، در عرف شعرای قدیم (پیش از حافظ) مخصوص اشعار غنایی ملحون یعنی از نوع سرود و تصنیف بوده که با ضرب و آهنگ خوانده می‌شده است. این نوع غزل را با «قول» به معنی سرود و آوازه خوانی تردیف کرده‌اند و اصطلاح «قول» به معنی غزل خوان و سراینده مجلس سماع را هم از کلمه «قول» گرفته‌اند. شعر معروف رودکی «بوی جوی مولیان آید همی - یاد یار مهربان آید همی» از نوع غزل است که به روایت چهار مقاله نظامی عروضی، رودکی چنگ برگرفت و آن را در پرده عشاق بناوخت. با توجه به مطالبی که ذکر شد باید این نکته را نیز افزود که پیشینیان ما به یک ارتباط ناگسستنی بین دوایر عروضی و دوایر موسیقی اعتقاد داشتند و تخلف از تناسب بین اوزان و بحور شعری، با مقام‌ها و الحان موسیقی غنایی را جایز نمی‌شمردند.

هنرمند آهنگساز برای تلفیق «عروض» در شعر و «ضرب و ریتم» در موسیقی، به دو شیوه ممکن است عمل کند :

۱. آهنگساز به سرعت متوجه می‌شود که چه نوع ارتباط حسی بین یک شعر و آهنگ مطلوب آن برقرار است و این پیوند را به کمک تعدادی قاعده و فرمول صوری عملی می‌بخشد. به این شرح که با محاسبه مصوت‌های بلند و کوتاه در یک شعر و نحوه چیده شدن آنها به دنبال یکدیگر، اظهار عقیده می‌کند که مثلاً این نوع دستگاه از موسیقی مناسب است که آن شعر را آهنگین و موسیقایی نماید. بدیهی است موضوع و مضمون شعر - مثلاً حالت غم، شادی، حماسه، تغزل و ... - موسیقیدان را هدایت می‌کند که چه گام یا چه دستگاه و چه گوشه و گوشه‌هایی را به خدمت گیرد. بدیهی است قایل شدن حالات مختلف برای دستگاههای موسیقی، امری تقریباً قراردادی است. مثلاً قبول حالت حماسه برای دستگاه چهارگاه و ماهور امری قراردادی است و قطعیت از نوع ریاضی را ندارد و یا اعتقاد به اینکه دشتی و افشاری حالت غم دارند نیز همان اعتبار نسبی و قراردادی را دارند.
۲. در مواردی موسیقیدان نه به حکم محاسبه، نه به حکم فرمول و نه به حکم هیچ قاعده‌ای، رابطه این دو (یعنی عروض و دستگاه) را درک می‌کند که همانا ادراک شهودی است و چه بسا آثار نفیسی که از این طریق به وجود آمده‌اند.

ب. شاعران سرودگویی و آشنا به موسیقی

چنانکه اشاره شد، موسیقی کلامی سابقه‌ای بس کهن دارد. از آن زمان که بشر به تأثیر موسیقی در روان آدمی پی برده، بر آن شده است تا این اثربخشی را مضاعف سازد و اندیشه خود را با نغمات

پیامیزد و به گوش دیگران برساند.

پیامبران نخستین کسانی هستند که نهایت بهره را از این رهگذر برده‌اند. داود پیامبر با صدای مطلوب خویش که هنوز ضرب‌المثل خوشخوانی است، اندیشه‌های مذهبی را در ضمیر پیروان خود جایگزین می‌ساخت. سرودهای زرتشت و مانی و مزدک نمونه‌های روشنی از چگونگی پیوند موسیقی با کلام است. اکثر موسیقی‌دانهای صدر اسلام در سرودن شعر نیز دست داشته‌اند و چه بسا ارتجالاً^۱ به مناسبتی شعر می‌سروده‌اند و همراه با آواز خوش می‌خوانده‌اند. ابو حفص سغدی، نخستین شاعر پارسی‌گوی (وفات ۳۰۰ هجری) تا آنجا با موسیقی الفت داشته، که اختراع سازی به نام «شهرود» را به او نسبت می‌دهند. عنایت به این اثر بخشی تا آنجا پیش رفته است که شاعران ناآشنا با موسیقی برای خود «راوی» برمی‌گزیده‌اند. تردیدی نیست که هرگز «راوی» نمی‌توانسته تا آن مایه که خود شاعر خواستار آن است حق مطلب را ادا کند. به همین سبب می‌بینیم شاعرانی تقریباً بیشتر یافته که خود با موسیقی آشنا بوده‌اند. از این میان به معرفی سه تن از معروفترین شاعران سرودگو و آشنا به موسیقی فارسی می‌پردازیم:

۱. رودکی سمرقندی

نام او ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی است که به سال ۳۲۹ هجری درگذشته است. رودکی نخستین بار شعر فارسی را در موضوعات گوناگون از قبیل داستان و غزل و مدح و وعظ و رثا به کار برد و به همین سبب نزد شاعران بعد از خود، «استاد شاعران جهان» لقب یافت. می‌نویسند «در کودکی حافظه‌ای قوی داشت، گویند هشت ساله بود که قرآن را حفظ کرد و به شاعری پرداخت». همین توجه به حفظ قرآن، وی را بر آن داشته است تا به قرائت‌های گوناگون آن نیز رغبت پیدا کند. آشنایی با انواع قرائت‌های قرآن او را به موسیقی دل‌بسته ساخته است. نوشته‌اند که «او آوازی خوش داشت و همین موهبت او را با خنیاگران و رامشگران نام‌آور آشنا کرد». همه جا رودکی را در نواختن چنگ توانا دانسته‌اند. نصر بن احمد پادشاه بخارا (وفات ۳۳۱ هجری) شیفته ذوق و قریحه هوش او شد. رودکی نیز ذوق و هنر خویش را در خدمت او گماشت، شعر می‌گفت و چنگ می‌نواخت و مجلس پادشاه را در ذوق و لذت غرق می‌کرد.

در تأثیر آواز و نفوذ سخن و لطف نوازندگی او همین بس که چون نصر بن احمد سامانی در سفر خود، بخارا را فراموش کرد و درباریان و همراهان، — که آرزوی دار و دیار در دل داشتند — چون خود جرأت نکردند به رودکی متوسل شدند و از او خواستند تا امیر را به عزیمت بخارا برانگیزد. رودکی شعری گفت و صبحگاه نزد امیر آمد، چنگ برگرفت و با آواز خوش (در پرده

۱- ارتجالاً: بی‌درنگ، درحال

عشاق) آن را بخواند :

بوی جوی مولیان آید بهی بوی یار مهربان آید بهی
ریک آسوی و درستی راه دو زیر پایم پرینان آید بهی
آبجویان از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید بهی
امی بخارا شاد باش و دیر زمی میر، زمی تو شادمان آید بهی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید بهی

چنانکه نظامی عروضی در کتاب چهارمقاله نوشته، چون رودکی به این بیت رسید :

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید بهی

امیر احمد چنان منفعّل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه (کفش)، پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و روی به بخارا نهاد^۱.

حاصل سخن آنکه رودکی در او ان شیباب حافظ قرآن بود، سپس به آواز خوانی پرداخته و آنگاه به بربط نوازی دست زده و سرانجام در چنگ نوازی و آهنگسازی سرآمد اقران شده است.

۲. منوچهری دامغانی

منوچهری را شاعر طبیعت باید خواند، دیوان او گواه این دعوی است. رنگها و آهنگها در اشعار او چنان هنرمندانه توصیف شده است که از ذوق موسیقی و نقاشی او حکایت می‌کند. اطلاع از موسیقی در این اشعار جلوه بارزی دارد و آوای مرغان، شاعر را به یاد آهنگها و نغمه‌های خنیاگران می‌اندازد. بانگ کبک، آوای ناقوس را به یاد می‌آورد و صدای شارک، نغمه سنتور را در گوش او می‌نوازد، آواز فاخته مثل صدای نی در گوش او طنین می‌افکند و صدای بط او را به یاد طنبور می‌اندازد.

حضور بسیاری از اصطلاحات موسیقی در دیوان او، مؤید این نکته است که منوچهری با

۱- گفتنی است که آقای حسینعلی ملاح نمایشنامه‌ای بر بنیاد همین حکایت، پرداخته است که در مجله پیام نوین سال اول شماره ۵ به چاپ رسیده است. استاد روح‌الله خالقی نیز آهنگ بسیار زیبایی به نام «چنگ رودکی» ساخته که نت آن در همان شماره مجله پیام نوین چاپ شده است.

موسیقی زمان خود انس داشته و با علاقه خاصی به آن گوش می‌داده و از چگونگی الحان پرسش می‌کرده است. نغمه‌های: راست، چکاوک، عشاق، نغمه، نوا و امثال آن را شنیده و لذت برده و در خاطر سپرده و سپس در شعر خود استعمال کرده است.

در توصیف چنگ می‌گوید:

از دل ابدال کزیزد به صد فنک . فنک	بنی آن ترکی که او چون برزند چنک چنک
با فردش و با نغیر و با غریو و با غرنک	چنک او در چنک او همچون خمیده عاشقی
برود دست خویش بریده بر او . مانند چنک	زنگی کوی نزد چنک او در چنک خویش
جنشش بس طعجب آید شدی بس بی درنگ ...	و آن سرانگشتان او را بر بریشم های او

و در توصیف «بربط» می‌سراید:

سرمازان سبب آنجاست که او را قدم است	بربط تو چو میگی که دنگلی محتشم است
رود کانیسش چو اینز برودن شکم است	کو دست او ز چه معنا پاشتش به خم است

زان همی ناله کز درد شکم با اتم است

سر او نه به کنار و شکمش نرم بخار

زودلارام و دل انگیز سخن باید خواست	کز سخن گوید باشد سخن او ره راست
کوش ماش تو به انگشت . بدانسان که سزاست	زان سخنما که بدو طبع ترا میل و بو است

کوش ماییدن در خم ارچه مکافات خطاست

بی خطا کوش با شش بزنش چوب بزار

گذشته از این موارد که آشنایی منوچهری را با موسیقی زمان خودش می‌رساند، احساس وزن و ذوق انتخاب کلمات گوش نواز است که با ذات وی عجین بوده است. گو اینکه وجود وزن در اشعار فارسی امری است متداول، ولی انتخاب وزنهای گوناگون و مخصوصاً ابداع وزن و بحر تازه در شعر فارسی نشانه ذوق تازه جوی و وزن شناس وی است. منوچهری با ترکیب دقیق و دلنشین حروف و کلمات در یک بیت چنان فضای مناسبی برای موضوعات خود برمی‌گزیند که اعجاب ما را برمی‌انگیزاند. مثلاً در توصیف فصل پاییز کلماتی می‌آورد که مفهوم خشونت و سرما و برگریزان را تداعی می‌کند. آنجا که می‌گوید:

خیزید و خیز آرید که بنجام خزان است باد خنک از جانب خوارزم و زان است
وان برک رزان مین که بر آن شاخ رزان است کوئی به مثل پیرین رگ رزان است
دبقان بچجب سرانگشت کزان است
کانه رحمن و باغ نکل ماند و نه کلنار

۳. حافظ

شمس‌الدین محمد معروف به حافظ در حدود ۷۲۶ هجری در شیراز زاده شده و به سال ۷۹۲-۷۹۱ هجری درگذشته است. انتخاب تخلص «حافظ» دو معنا را دربر دارد: یکی آنکه وی حافظ قرآن بوده و آن را به روایتهای چهارده‌گانه تلاوت می‌کرده است. دیگر آنکه، وی حافظ ردیفهای موسیقی ایرانی بوده است. این تعبیر دوم از آن جهت صحت دارد که بسیاری از دانایان موسیقی به‌ویژه آواز خوانهای ایران، کنیه «حافظ» داشته‌اند. شمس‌الدین محمد، در انتخاب تخلص خود نیز از صنعت ایهام بهره گرفته است تا این هردو معنی را به ذهن دوستداران خود متبادر سازد. به استناد شواهد و اسناد می‌توانیم حافظ را موسیقی شناس و احیاناً موسیقی‌دان به شمار آوریم. احساس موسیقی در حافظ تا آنجا پرتوان بوده که موانع محیط و اوضاع زمانه نتوانسته است مانع بروز و ظهور این احساس در آثار وی بشود.

می‌دانیم که اکثر کلمات به خاطر برخی حروف زنگ‌دار و مصوت‌های موجود در آنها، نوعی موسیقی دارند. آن کس که از میان انبوه الفاظ آنها را برمی‌گزیند که احساس موسیقی را در آدمی بیدار می‌کند ناخودآگاه گذشته از نظم، یک قطعه موسیقی آفریده که فی‌نفسه زیباست:

عشق تو سر نوشت من، خاک ذرت بهشت من
مهر زنت سرشت من، راحت من رضای تو

تکرار حرف «شین» در این بیت و زنگی که از ادای آن حاصل می‌شود، برای گوش آشنا با موسیقی حکم طنین ساز سنج را در یک قطعه موسیقی دارد.

حافظ در این زمینه ذوقی بسیار لطیف و احساسی سخت بتوان داشته است و این نیست جز اینکه بگوییم حافظ ذاتاً موسیقی شناس یا به بیانی دیگر موسیقی دان بوده است. صفت «موسیقی دان» به عمد در مورد حافظ به کار رفته است زیرا علاوه بر نشانه‌هایی که در کلمات زیبا و وزنه‌های متنوع اشعارش هست وی صوتی خوش داشته و با گوشه‌های موسیقی ایرانی آشنا بوده است. مؤید این نظریه، سخنان نغز خود اوست:

ز چنگ زبره شنیدم که بجهدم می‌گفت
غلام حافظ خوش لبچه خوش آوازم

یا:

گفته زمزمه عشق در حجاز و عراق
نوامی «بانگ غزل‌های» حافظ شیراز

گفتنی است که کلمات «چنگ، لهجه، آواز، زمزمه، حجاز، عراق، نوا و ...» همگی از اصطلاحات موسیقی به شمار می‌روند. حتی کلمه «غزل» نیز در اصطلاح موسیقی قدیم ایران به نوعی از تصنیف یا ترانه اطلاق می‌شده است.

یا:

ساقی بصوت این «غزلم» کاسه می‌گرفت
می‌خواندم این سرود می‌تاب می‌زدم

«کاسه گرفتن» کنایه است از ضرب گرفتن بر لب جام یا کاسه. معنی تقریبی بیت چنین است: ساقی هم آهنگ با لحن ترانه‌ای که می‌خواندم بر لب جام ضرب می‌گرفت ... نکته دیگری که نشانگر آشنایی حافظ با موسیقی است اجرای قرائت‌های قرآن به صوتی خوش، آن‌هم به چهارده روایت بوده که بدون آشنایی با موسیقی میسر نبوده است. حافظان قرآن، به ناچار می‌بایست مقام‌های حجاز، عراق، حسینی، اصفهان و ... را به خوبی بشناسند و درست خوانی این الحان را به مدد موسیقی دانی فرا بگیرند.

دلیل سوم، اشعار متناسب با موسیقی حافظ است که بیشتر از شعر هر شاعر دیگر، می‌توان آنها را در دستگاه موسیقی گذاشت. هم از این روست که برای بیشتر اشعار او آهنگهای زیبایی ساخته و این اشعار را اجرا نموده‌اند.

اینک نمونه‌ای از غزل‌های حافظ را که صحنه هنرنمایی او در موسیقی است می‌آوریم :

پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود	مهرورزی تو با ما شمره آفاق بود
یاد باد آن صحبت بشاکه با نوشین لبان	بحث سرعق و ذکر حلقه عشاق بود
پیش از این کاین تفت بزو طاق مینا برکشند	منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد	دوستی و مهربانیک عهد و یکتیشاق بود
سایه مشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد	ما به او محتاج بودیم او به ما مشاق بود
حسن مهریوان مجلس کر چه دل می برد و دین	بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
بر در شامم کدیانی کلمه‌امی در کار کرد	گفت بر برخوان که نشستم خدا رزاق بود
رشته تسبیح اگر بکست مغدوم بهار	دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
دشب قدر از صبحی کرده ام عییم مکن	سرخوش آید یار و جامی بر کنار طاق بود

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد

و نقر نسرین و گل را زینت اوراق بود

ج. اصطلاحات موسیقی در شعر و نثر فارسی

یکی دیگر از معیارهای سنجش میزان ارتباط ادبیات و موسیقی، حضور اصطلاحات موسیقی در دیوان شعرا و آثار منشور فارسی است. بررسی کیفیت و کمیت کاربرد این اصطلاحات، گواه آن است که شاعر یا نویسنده تا چه حد، به موسیقی می‌پرداخته و یا با آن مأنوس بوده است. قصد ما آن نیست که با ارائه نمونه‌هایی از شعر و نثر، حکم به موسیقیدانی شاعر یا نویسنده خاصی نماییم بلکه هدف ما، تنها تبیین آشنایی و انس آنان با مقوله موسیقی است. این دسته از شعرا یا نویسندگان، گاه عالم علم موسیقی بوده و گاه خود از نزدیک، دستی در آن داشته‌اند. اینک با ارائه برخی شواهد

شعری، رد پای اصطلاحات موسیقی را در دیوانهای شاعران نشان می‌دهیم :

۱. چنگ (از سازهای زهی است که تارهای آن را با انگشت به جنبش درمی‌آورند و دارای یک یا چند قسم سیم‌های نامساوی است که در میان جعبه‌طنینی و پایه قرار گرفته‌اند.)
جامی (شاعر قرن نهم) شکل چنگ را در بیت زیر ترسیم کرده است :

از بس نغان و شیونم چنگی است خم‌گشته‌تمم اسکت آمده تا دامنم از برشته چون تارها

سوزنی سمرقندی با کاربرد کلمه چنگ (سه بار در معنای اصطلاحی آن و یک بار به معنی دست) به بازی لفظی زیبایی دست زده است :

پیران چنگ‌پشت و جوانان چنگ‌زلف در چنگت، جام باد و در گوش، با نکت چنگت

در ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی (شاعر قرن پنجم) اختراع چنگ به رامتین، موسیقی‌دان عصر خسرو پرویز نسبت داده شده است :

نشان است او که چنگت با آفرین کرد که او را نامم چنگت رامتین کرد

نظامی در خسرو و شیرین خود اصطلاحات «چنگ، بریط، ساز کردن، نوا و ساز» را یکجا در ابیاتی به کار بسته است :

در آن مجلس که عیش آغاز کردند بدیلمجا چنگت و بریط ساز کردند

نواهی بر دو ساز از بریط و چنگت به هم در ساخته چون بوی با رنگت

کمتر شاعری همچون حکیم خاقانی شروانی (شاعر قرن ۶ و ۷) توانسته است «چنگ» را در پرده ابهام و اشاره و کنایه توصیف کند. مثلاً در بیت زیر، چنگ را به پلاسی که تار و بودش نمایان است تشبیه کرده است :

چنگت ز ابدتین و دامنش پلاسین لیکن با پلاش رکن و پی سر به سر آینه‌اند

حافظ نیز، در دیوان خود، بارها و بارها کلمهٔ چنگ را به کار برده و تصویرهای شاعرانهٔ متنوعی با آن ساخته است :

چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت بشنو که پند پیران بچیت زیان ندارد

یا :

په چشمم به روی ساقی و گوشم به قول چنگت فغانی به چشمم و گوشم درین باب می زدم

همچنین حافظ در «ساقی نامه» ای دلنشین، اصطلاحات متعدد موسیقی و از جمله چنگ را به کار بسته است :

منغنی نوایی به گلبانگ رود بکوی و بزن خسروانی سرود

روان بزرگان ز خود شاد کن ز پرویز و از باربه یاد کن

چنان برکش آواز شنیاگری که ناسید چنگی به رقص آوری

بسی زن که صوفی به حالت رود به مستی وصلش خوالست رود

منغنی دف و چنگ را ساز ده به آیین خوش نغمه آواز ده

منغنی طولم دو تایی بزن به کیلتایی او که تایی بزن

مولوی نیز در بیتی خود را به چنگ تشبیه کرده است :

چون حکم و از زمزمه خود خبرم نیست اسرار بی گویم و اسرار ندارم

۲. پالیزبان (نام صوتی است از موسیقی)

منوچهری می گوید :

این ژند بر چهل‌سای سخدیان «پالیزبان»
وان ژند بر نایسای لوریان آزادوار^۱

۳. راه (در موسیقی به نغمه و آهنگ و لحن گفته می‌شود).
حافظ می‌گوید:

مطرب عشق عجیب ساز و نوایی دارد
نقش بر نغمه که زد راو به جایی دارد
یا:

راهی بزنی که آبی بر ساز آن توان زد
شعری بخوان که با آن رطل کران توان زد

منوچهری دامغانی (شاعر قرن چهارم و پنجم) نیز همین اصطلاح را به زیبایی در بیتی به کار بسته است:

ساقی به بوش باش که غم در کین ماست
مطرب نگاهدار همین «ره» که می زنی

۴. ارغنون

سعدی می‌گوید:

دیدار دلفروزش در پیم ارغنون ریخت
کفتار جانفزایش در کوشم ارغنون زد
(غزلیات)

نظامی سروده است:

سازنده ارغنون این ساز
از پرده چنین بر آرد آواز
(سلسله و مخنون)

۱- آزادوار نیز یکی از اصطلاحات موسیقی است.

۵. نی

شاید به گزاف نباشد اگر بگوییم زیباترین تصویری که شاعران فارسی زبان از این اصطلاح موسیقی ساخته‌اند، متعلق به مولانا (شاعر قرن هفتم) است آنجا که در مقدمهٔ مثنوی عظیم عرفانی خود می‌سراید:

بشو این نی چون شکایت می‌کند	از جداییا حکایت می‌کند
کز یستان تا مرا بهره‌اند	در تقصیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خواهم شره شره از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق...
آتش است این بمانت‌های نیست باد	بر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاذب نی فقاد	جوش عشق است کاذب می‌فقاد
نی حریف بر که از یاری برید	پرده‌هایش پرده‌های ما دید
بچو نی زبری و تریاتی که دید؟	بچو نی دساز و شتاتی که دید؟
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق بجنون می‌کند...

مولانا با آشنایی کافی از کاربرد این ساز بادی، روح انسان را به نی تشبیه کرده است و می‌گوید «نی» تا زمانی که بریده نشده و آمادگی دمیدن را نیافته، نوایی ندارد «روح» انسان نیز همین‌طور است از زمانی که از اصل خود (خدا) بریده و در قالب جسم گرفتار مانده مانند نی ناله سر می‌دهد و حافظ نیز تصویر زیبایی از «نی» آفریده است:

زبانست درکش امی حافظ زبانی حدیث بی‌زبانان بشنو از نی

کاربرد اصطلاحات موسیقی در دیوانهای شاعران به حدی زیاد است که ارائه آماری دقیق از همهٔ آنها، موضوع رساله‌ای جداگانه خواهد بود.